

۴ فروردین ۳۵ - علاء در سر تا سر خوزستان نیز اعلام حکومت نظامی کرد.

۲۴ فروردین - علیرغم وجود حکومت نظامی، چهل هزار تن از کارگران نفت آبادان علیه شرکت انگلیس دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب ۱۲ روز بطول انجامید. دولت علاء کارگران را به گلوله بست و در صبح و بعد از ظهر روز اول اعتصاب، ۸ تن از کارگران کشته و قریب ۵۰ تن دیگر زخمی شدند.

۲۶ فروردین - کمیسیون مخصوص نفت به ریاست دکتر مصدق، یک کمیسیون فرعی هفت نفری انتخاب کرد که طرح اجرای قانون ملی شدن نفت را تنظیم و به مجلس شورای ملی پیشنهاد کند.

۵ اردیبهشت - شاه و علاء که هر دو با ملی شدن نفت مخالف بودند، بدنبال مهلت دوماهی تعیین شده از طرف مجلس در ۲۴ اسفند، هنوز امیدوار بودند که در این فرصت، احساسات عمیق ضد امپریالیستی توده‌ها را خنثی کنند. ولی در این روز، مجلس شورای ملی وقتیکه طرح نه‌ماده‌ای مربوط به اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت مبنی بر خلق یک شرکت نفت جنوب را با اکثریت آرا تصویب کرد، آن امید به یاس مبدل گردید.

عصر همین روز، شپرد، سفیر انگلیس در تهران به نزد علاء شتافت. علاء به دکتر مصدق متوسل شد ولی مصدق بر تصمیم کمیسیون نفت پافشاری کرد. علاء جریان ملاقاتهای خود را با شاه در میان گذاشت و تصمیم خود به استعفا را به او اعلام داشت. شاه اصرار داشت که علاء را از تصمیم خود منصرف کند (۸۵).

۶ اردیبهشت - مجلس شورای ملی با ۷۹ رای (از میان ۱۰۰ نفر از نمایندگان حاضر)، دکتر مصدق را به نخست‌وزیری برگزید. دکتر مصدق قبول نخست‌وزیری را به تصویب طرح نهادهای خلع یدکها از طرف کمیسیون نفت به مجلس پیشنهاد شده بود، موکول کرد. این طرح در همان جلسه‌ی مجلس به تصویب نمایندگان رسید.

همین رویدادهای (بسیار فشرده و مختصر) یکساله را در کنار ادعاهای ابلهانه‌ای که در آغاز این بخش آورده‌ایم قرار دهید (ویکبار دیگر آن چند عبارت را بخوانید) تا مفهوم واژه‌ی "وقاحت" در تمامی ابعادناشناخته و پیاور نکردنیش روشن شود (۸۱).

نهضت ملی شدن نفت و روی کار آمدن دکتر مصدق، از مبارزات پیگیر و پر شور ضداستبدادی و ضداستعماری توده‌ها از فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر نمایندگان اقلیت در ادوار چهارده و پانزده و شانزده مجلس (به پشتگرمی حمایت مردم) و از تضاد دولت امپریالیستی انگلیس و امریکایی و استفاده‌ی درست دکتر مصدق (در آن ایام) از این تضاد نشأت گرفته است.

مبارزات دموکراتیک و ضدامپریالیستی توده‌ها آنچنان باشکوه و توفنده بود که حتی مصطفی فاتح بعنوان "عضو شرکت" که "وظیفه‌ی خود" میدانست در مذاکراتش با "مستر گس"، "لرد استوارت الموند"، "نارتگرافت" (رئیس کل شرکت نفت انگلیس) و در نامه‌ی بسیار مفصل خود به مدیران شرکت نفت در لندن، ضمن اعلام سرسپردگی اش

" حس مال اندیشی و دوربینی " را به " شرکت " توصیه کند تا بین ایران و شرکت ، " تفاهم کامل " برقرار گردد . مثلاً ضمن مذاکرات خودبا شپرد ، سفیر انگلستان در تهران به او چنین میگوید :

" . . . احساسات عمومی را نسبت به شرکت نفت متذکر شدم و گفتم اگر دولت ((ایران)) هم بخواهد در این امر کوتاهی کند ، احساسات عمومی آنرا مجبور به عمل خواهد کرد . "

و در جای دیگر مینویسد :

" در یکی از مذاکرات خودبا گس ، سعی کردم که به او بفهمانم اجرای این قانون ((مهر ۱۳۲۶)) بواسطه پشتیبانی شدیدی که احساسات عمومی از آن میکنند امرحتمی است و اگر دولتی در این امر مسامحه کند دولتهای بعدی توانائی ادامه ی سیاست مسامحه را نخواهند داشت . "

(تاکیدها از ماست)

نگفته پیدا است که مصطفی فاتح نه تنها کمترین دلیلی برای برجسته کردن مبارزات پرشکوه توده ها نداشت بلکه مانند ربا بان انگلیسی خود از او جگری آن رنج میبرد . تازه عبارات فوق مربوط به سه سال ونیم قبل از ملی شدن صنعت نفت میباشند و نه مربوط به زمان او جگیری مبارزات ضد استعماری توده ها در سالهای ۲۹ - ۲۸ یعنی دوره ای که در این بخش ، مورد بحث ماست .

کمونیستها که به یکی از اکتشافات عظیم بشری ، ماتریالیسم تاریخی ، مسلح اند و با دید علمی به پدیده ها

مینگرند بخوبی میدانند که تحولات اجتماعی منبعث از
 پروسه‌ایست که از حرکات توده‌ها در طول زمان و مبارزات
 اجتماعی آنان، تضادهای هیات حاکمه و عدم توانایی
 آنان در حل این تضادها (عمدتاً بخاطر تشدید مبارزه‌ی
 طبقاتی در جامعه)، شکل ساخت جامعه و میزان تکامل یا
 عقب ماندگی آن کیفیت مبارزه‌ی طبقاتی و سطح آگاهی
 توده‌ها و غیره شکل میگیرد و فقط در روزهای از تاریخ است
 که بصورت شورشها، قیامها، و انقلابها متبلور میگردد. اما
 کسانی که از فلسفه‌ی "الخير ما وقع" پیروی میکنند، در عوالم
 ما وراء الطبيعة به سیرانفاق و انفس مشغولند و دنیا را از
 زاویه‌ی تنگ دید خود نظاره میکنند، طبیعی است که در
 زمینه‌ی مسائل تاریخی نیز خود را به معادلات ساده‌ای
 نظیر: ۱۳ آبان ۲۸ (ترور هژیر) + شانزدهم اسفند ۲۹ (ترور
 رزم آرا) = نهضت ملی کردن صنعت نفت و یا ۱۵ خرداد ۴۲ +
 " هجرت امام " (درفلان تاریخ) + ۲۲ بهمن ۵۷ = انقلاب
 اسلامی دلخوش دارند.

ولی بطوریکه در دو بخش قبل و این بخش، در تصویر هر چند
 ناقص و مختصر و فشرده‌ی مبارزات توده‌ها از شهریور ۲۰ تا
 زمان ملی شدن نفت دیده‌ایم، پروسه‌ای که لاقلاً از سال
 ۲۳ (در مورد نهضت نفت و نه در مورد نهضت ضد امپریالیستی
 توده‌ها بطور کلی) آغاز شد، نمیتوانست (با توجه به عوامل
 نیرو دهنده و بازدارنده) با یا بدون ترور رزم آرا به ملی
 شدن صنعت نفت منتهی نشود. وقتیکه حزب توده با قدرت
 بزرگی که در آن ایام داشت نتواند در مقابل آن جنبش
 بالنده و توفنده‌ی ایجادکننده حساب (اثرگذاری در
 جهت معکوس) چند تروریست فدائی اسلام، کار روشن است

و برای سرکوب چنان جنبشی نیز، نه یک ترور (مثلا ترور دکتر مصدق و یا ترور دکتر حسین فاطمی)، بلکه بطوریکه در زمان کودتای ۲۸ مرداد دیده ایم، یک قدرت عظیم و جهنمی لازم بود؛ خیانت رهبری حزب توده + اشتباهات بزرگ و فاجعه آمیز دکتر مصدق و جبهه‌ی ملی + خیانت آیت الله کاشانی و روحانیت در مجموع + وحدت امپریالیسم انگلیس و آمریکا و نوکران، سرسپردگان داخلی آنها (شاه و دربار، دکتر بقایی‌ها و جمال‌امامی‌ها، شعبان جعفری‌ها و طیب رضایی‌ها، نواب صفوی و گروه‌های فداثیان اسلام به طرفداری از آیت الله کاشانی و غیره و غیره) + سکوت توأم با رضای رفیق استالین!

در بخش آینده میکوشیم موضوع ترور رزم‌آرا را در ابعاد دیگری مورد بررسی قرار دهیم: رزم‌آرا چرا و چگونه به نخست وزیر رسید؟ در چه شرایط و تحت چه الزامی امپریالیسم آمریکا و شاه، در آغاز، بر سر حکومت رزم‌آرا با امپریالیسم انگلیس به توافق رسیدند؟ به چه دلایلی رزم‌آرا از همگان آغاز روی کار آمدن به شوروی نزدیک شد؟ رزم‌آرا از پیرو بال‌دادن به حزب توده چه هدفی را دنبال میکرد؟ نقش آمریکا و شاه (و چاکر دربار وی، اسدالله علم) در ترور رزم‌آرا چه بود؟ مذاکرات محرمانه‌ی رزم‌آرا با شرکت نفت انگلیس و موافقت شرکت با قراردادی بر اساس تنصیف عواید، در این ترور چه نقشی داشت؟ خلاصه اینک: مسئله‌ی ترور رزم‌آرا که بدستور آیت الله کاشانی و بدست فداثیان اسلام صورت گرفت، با شناخت دوستان و طرفداران رزم‌آرا

در زمان ترور (انگلستان، شوروی و حزب توده) و دشمنان اجباری یا واقعی او (آمریکا، شاه، بخشی از رهبران جبهه ملی و آیت‌الله‌کاشانی) قابل تبیین است و نه در رابطه با خزعبلاتی که امروز در رژیم جمهوری اسلامی فراوان دیده و شنیده میشود و ما چند نمونه از آنها را در آغاز بخش حاضر ذکر کرده‌ایم.

www.KetabFarsi.com

علت واقعی ترور رزم آرا: شناخت دوستان و دشمنان او

در بحث‌های پیشین اس سلسله معاللات به وارونه نویسی‌ها و مسح بدیهی سربس و فایع تاریخی در جمهوری اسلامی، به ما حرای سرور کسروی و رابطه آن با "کشف الاسرار" آیت الله خمینی، به فرما برداری فدائیان اسلام از آیت الله کاشانی سابق از حکومت مصدق، و علل و انگیزه‌های واقعی اختلافات بعدی آنها، و به قضیه ترور هژیر و نعل و وارونه زدنی‌های امروزی در زمینه ابطال انتخابات دوره شانزدهم در تهران و موفقیت دکتر مصدق و سایر کاندیداها می‌شود. حمایت جبهه ملی (از جمله آیت الله کاشانی) در انتخابات بعدی، سخن گفته ایم.

در بخش قبل، درباره رزم آرا، چند نمونه به عنوان مشتق از خروارها لاطا ثلاث رایج در رژیم جمهوری اسلامی (از جمله بیانات آخوندنیمچه فاشیست آیت الله عظیمی: "اگر ما رزم آرا را نمی‌گشتیم نفتی ملی نمیشد") را نقل کرده ایم. در آنجا بجای پاسخگوئی مستقیم به آن خرده فرمایشات

ترجیح دادیم پاره‌ای از رویدادها و وقایع مهم تاریخی، و تصویر ازمبارزات پیگیر و پر شور توده‌ها در فاصلسه‌ی بعد از انتخابات مجدد تهران (فروردین ۲۹) و آغاز نخست وزیری دکتر مصدق (اردیبهشت ۳۵)، در رابطه با ملی شدن صنعت نفت را ارائه دهیم. و در دو بخش قبل از آن خلاصه فشرده‌ای از وقایع مهم تاریخی و مبارزات ضد استعماری و دموکراتیک توده‌ها بعد از شهریور ۲۵ تا زمان انتخابات مجدد تهران (فروردین ۲۹) و تلاش‌های نمایندگان اقلیت در ادوار چهارده و پانزده را نقل کرده‌ایم. از مجموعه‌های فاکت‌های تاریخی بود که در بخش قبل نتیجه‌گیری کردیم: پروسه‌ای که لا اقل از سال ۲۳ (در مورد نهضت نفت، نهضت ضد استعماری توده‌ها بطور کلی) با تصویب طرح ممنوعین اعطاء هرگونه امتیاز بدول خارجی، آغاز شد نمیتوانست با یا بدون ترور رژیم آرا (با توجه به عوام‌مل با زدارنده و نیرو دهنده و در نگرش دیا لکتیکی به تاریخ)، به ملی شدن صنعت نفت منتهی نشود. درهما نجا گفته‌ایم وقتیکه حزب توده با آن قدرت عظیم خود در آن ایام نتواند (در جهت منفی) در مقابل جنبش گسترده و واج گیرنده و توفنده توده‌ها مانعی ایجاد کند، دیگر حساب دوتا و نصفی تروریست فدائیان اسلام (در جهت ایفاء نقش مثبت) کاملاً روشن است. دل تنگ و دهان گشادوبی درودروازه عملیه و اکره‌های جمهوری اسلامی هرچه می‌خواهد بگوید ولی واقعیت تاریخی اینست که فدائیان اسلام، در فاصله دهساله حیات خود یعنی از زمان تشکیل تا تلاشی (۳۴ - ۲۴)، در بهترین حالات، دانسته یا ندانسته، نقشی بیش از مزدور نداشته‌اند. در این بخش فدائیان اسلام را موقتاً در پستوی تاریخ

رها میکنیم و میکوشیم ترور رزم آرا را از یک زاویه دیگر،
مورد بررسی قرار دهیم: (۸۲) مسئله‌ی ترور رزم آرا با شناخت
دوستان و طرفدارانش در زمان ترور (انگلستان، شوروی و
حزب توده) و دشمنان اجباری یا واقعی او در همان ایام
(امریکا، شاه، بعضی از رهبران جبهه‌ی ملی و آیت‌الله
کاشانی) قابل تبیین است و نه مطلقاً در رابطه با خزعبلاتی
که امروزه در رژیم جمهوری اسلامی فراوان دیده و شنیده
میشود.

بطوریکه در بخش قبل دیده‌ایم، مبارزات دکتر مصدق و
سایر نمایندگان جبهه‌ی ملی به پشتگرمی حمایت پر شور و
گسترده‌ی توده‌ها از تملی کردن صنعت نفت، چنان شدت
یافته بود که لایحه‌ی قرارداد الحاقی نه توسط نخست وزیر
بلکه توسط عده‌ای از نمایندگان طرفدار سیاست انگلیس
در مجلس مطرح شد، و بطوری که قبلاً دیده‌ایم علی منصور از
ترس توده‌ها حتی جرئت آنرا نداشت که بعنوان رئیس دولت
بگوید با این لایحه موافق است یا مخالف، در یک چنین
آچمز سیاسی بود که فرمان نخست وزیری " مردم مقتدر ارتش
ایران " با توافق انگلیس و امریکا و شاه (و هریک بسا
انگیزه‌های متفاوت) در ۵ تیر ما ۲۹۵ صادر شد.

بعد از آغاز جنگ کره، در بهار ۲۹، امپریالیسم انگلیس
و امریکا، مجبور شدند که تذا دو کشمکش خود بر سر نفت ایران
را بطور موقت کنار بگذارند و در کنفرانس لنین، بویین و
آچسن (وزرای خارجه‌ی انگلیس و امریکا)، به یک سلسله
توافقی‌های رسیدند که از جمله‌ی این توافقی‌ها، روی کار
آمدن یک " مردمقتدر " در ایران بود. و این " مسرد
مقتدر " در آن ایام کسی جز سپهبد رزم آرا، مهره شناخته

شده و قابل اعتمادا امپریالیسم انگلیس، نبود. در دوره ای که هر چند ما هیکنبار نخست وزیرى عوض میشد، او بمدت ۶ سال با قدرت تمام در راس ستاد ارتش باقى مانده بود و علاوه بر ارتش، شهربانى و ژاندارمرى را عملاً در چنگ خود داشت. رزم آرا از ستاد ارتش مستقیماً به نخست وزیرى رفت. ششم تیر، روز بعد از صدور فرمان نخست وزیرى او، روزنامه‌ی نیویورک تا یمن نوشت:

"... از هم گسیختگی اوضاع ایران تحت اداره و هدایت گروهی از سیاستمداران حرفه‌ای و غیر قابل اطمینان، کارایران را به آن درجه از فساد و بدبختی رسانده است که اکنون دانسته شده است که جز رئیس ستاد ارتش کسی دیگر نخواهد توانست ایران را از این اوضاع اسف‌بار نجات دهد... در این نکته شکی نیست که رزم آرا لایق آنست که برای جلوگیری از متلاشی شدن و تجزیه‌ی حکومت ایران، حکومت دیکتاتوری برقرار کند..." (۸۳)

محمد رضا شاه در آنوقت هنوز مترسکی بیش نبود، کم و بیش به احمد شاه شهابت داشت. و سپهبد رزم آرا به سردار سپه (خواهیم دید چرا شاه بعدها از این امر بوحشت افتاد و به جرگه افرا دونیروها پیوست که با انگیزه‌های متفلسوت در صد دنا بودی رزم آرا بودند). رضا شاه ما موریت داشت که قرارداد ۱۹۳۳ را به ایران تحمیل کند، و رزم آرا ما موریت داشت که کار لایحه‌ی قرارداد الحاقی (۱۹۳۳) را ازین بست خارج کرده و کار آنرا بهر قیمت یکسره کند. بیهوده نبود که دکتر مصدق و جبهه‌ی ملی از همان روز اول، حکومت رزم آرا

رایک " شبه کودتا " و تدارک مقدمات دیکتاتوری جدید
قلمداد کردند .

اما اشتباه امپریالیسم انگلیس در این بود که شرایط
جامعه و سطح آگاهی توده ها در ۱۳۲۹ با ۱۳۹۹ تفاوت های
اساسی داشت .

رزم آرا با حمایت امریکا بر روی کار آمده بود ولی از
همان آغاز سیاست دوری از امریکا و نزدیکی به شوروی را
در پیش گرفت . نخست وزیر جدید (تحت رهنمود امپریالیسم
انگلیس) می اندیشید که با دادن پاره های امتیازهای درجه
دوم به شوروی، امپریالیسم نوپای امریکا که " سهم " خود
را از نفت جنوب طلب میکرد، از میدان مبارزه ی نفتی
ایران کنار خواهد زد . در زمینه ی داخلی نیز تصمیم داشت
با تقویت حزب توده ، جبهه ملی را متلاشی کند . امپریالیسم
انگلیس و رزم آرا ، در مورد اخیر الذکر ، مرتکب دو اشتباه
عمده در محاسبه شدند :

- ۱ - رهبران جبهه ی ملی را از یک قماش تصور کردند
یعنی دکتر مصدق و برخی از یاران صدیق و غیر وابسته ی او
را با دکتربقایی ها ، حائری زاده ها ، مکی ها عوضی گرفتند .
- ۲ - احساسات عمیق ضد امپریالیستی توده ها و
کشش فوق العاده ی شعار " ملی کردن نفت در سراسر کشور "
حتی در میان هواداران صادق حزب توده را دست کم
گرفتند .

سیاست خارجی دولت رزم آرا ، از یک طرف از تضاد دیر
پای امپریالیسم های انگلیس و امریکا بر سر تقسیم منافع
نفتی جنوب ایران و از طرف دیگر ، از همخوانی سیاست
انگلیس و شوروی از شهریور ۲۰ به بعد در ایران ، نشئت

میگرفت (در مورد اخیر الذکر در بخشهای قبل سخن گفته ایم).

نخست وزیر جدید با اولین سیفیر خارجی که ملاقات کرد سادچیکف، سفیر شوروی بود. و این امر مورد سوء ظن شدید امریکا قرار گرفت، و اولین تخم بدبینی کاشته شد. این ملاقات و ملاقاتهای مکرر بعدی با سفیر شوروی غالباً محرمانه و بدون حضور شخص ثالث انجام میگرفت زیرا که رزم آرا بخاطر تسلط بزبان روسی، به مترجم نیازی نداشت. رزم آرا، در نزدیکی به شوروی همان سیاست روباه پیر، قوام السلطنه را دنبال میکرد. با این تفاوت که قوام السلطنه با وعده سرخرمن توانسته بود که سر "رفیق استالین" کلاه بگذارد و جنبشهای دموکراتیک آذربایجان و کردستان را متلاشی کند ولی رزم آرا برای درهم کوبیدن نهضت نفت، دیگر نمیتوانست به وعده های تو خالی اکتفا کند. از این نظر، بر سر اعطای امتیازات "کنکرت" با سفیر شوروی در تهران بطور جدی به مذاکره نشست و این مذاکرات در محیطی بسیار دوستانه ادامه یافت. برای اینکه مستند تر سخن گفته باشیم، اهم این امتیازات "کنکرت" را از قول ایوانف، مورخ رسمی شوروی، نقل میکنیم: (۸۵)

- امضاء موافقتنامه‌ی بازرگانی با شوروی در ۴ نوامبر ۱۹۵۰ ((۱۳ آبان ۲۹))
- لغو قرارداد کمپانی امریکا "اورسیزکونالتانس اینکورپوریتد" که مسئول بررسی و تهیه‌ی برنامه‌ی هفت ساله‌ی ایران بود در اوایل ۱۹۵۱ ((دیماه ۲۹))
- درخواست ترک مستشاران امریکائی از ایران .

- اعلام تصمیم ایران مبنی بر عدم پذیرش کمک‌های
امریکا از طریق گریدی، سفیر آن کشور در تهران .
- احضار فوری افسران ایرانی، که در امریکا دوره‌ی
تعلیمات نظامی را میدیدند به تهران .
- قطع برنامه‌های " صدای امریکا " ((از رادیو
تهران))

بر امتیازات فوق باید یک امتیاز مهم دیگر را نیز
افزافه کنیم: در جریان جنگ کره، رزم‌آرا در خواست امریکا
مبنی بر اعزام سربازان ایرانی به کره را نپذیرفت و
مراتب را تلگرافی به دبیرکل سازمان ملل متحد اطلاع
داد.

علاوه بر امتیازات " کنکرت " مذکور در فوق رزم‌آرا
در جریان مذاکرات خود با شوروی یک مقدار وعده نیز داده
بود، ما این وعده‌ها را نه از قول خود، بلکه از منابع شوروی
یعنی از قول روزنامه‌ی "گراسنا یا آرمیپا"، ارگان ارتش
سرخ، که مقاله‌آن در همان ایام از رادیو مسکو نیز خواننده
شده بود، نقل میکنیم:

- اعزام افسران ایرانی برای تعلیمات نظامی
به شوروی .
- خرید سلاح‌های جدید شوروی بجای سلاح‌های کهنه‌ی
امریکائی .

- اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی .
(و یک وعده‌ی دیگر را به وعده‌های فوق اضافه کنیم :
رفع اختلافات مرزی بین ایران و شوروی) .
ارگان ارتش سرخ، وعده‌های متقابل شوروی به ایران
را (" بخاطر این دوستی و صمیمیت " رزم‌آرا) بشرح زیر

ذکر میکند :

- پرداخت تمامی خسارات چنان جنگ که ارتش شوروی به ایران وارد کرده بود .
- استرداد پلاهای ایران ((همان طلاهای که پس از کودتای ۲۸ مرداد به حکومت سرلشگرزاهدی تحویل شد)) .
- استرداد افسران و سربازان ایرانی که به شوروی گریخته بودند به مقامات ایرانی .

جزء مکمل سیاست خارجی رزم آرا ، بطوریکه گفته شد ، سیاست داخلی او بود : در جبهه داخلی ، برای درهم کوبیدن خواستهای ضد استعماری توده ها امتیازاتی به حزب توده میداد تا از این طریق یک جبهه قوی ضد مصدق بسازد . حکومت رزم آرا ، روزنامه های طرفدار جبهه ملی را توقیف و مدیران آن از جمله دکتر فاطمی را دستگیر میکرد و ماموران مخفی شهربانی شبها به چاپخانه های آنها یورش میبردند ، کار بجائی رسید که دکتر مصدق به نمایندگان جبهه ملی دستور داد که (با استفاده از حق مصونیت پارلمانی) این چاپخانه ها را خانه های خود اعلام کنند و حتی تهدید کرد که در صورت ادامه ای اختناق ، خود او سایر نمایندگان جبهه ملی در خیابانها به فروش روزنامه های طرفدار جبهه ملی خواهند پرداخت ، رزم آرا ، در مقابل این سرکوبها نسبت به روزنامه های جبهه ملی ، به نشریات حزب توده هر چه بیشتر میدان میداد . روزنامه های نظیر مصلحت ، نیسان ، پیک صلح ، بسوی آینده برای راحتی و بسودن گرفتاری انتشار می یافت (۸۶) .

با آنکه حزب توده رسماً غیرقانونی بود (۸۷)، در میدان بهارستان میتینگ برپا میداشت و سازمانهای علنی آن نظیر سازمان هواداران صلح، آزاداندانه فعالیت میکردند. در ۲۵ آذر ۲۹، دهتن از رهبران حزب توده از زندان فرار کردند. این آنچنان اعجاب انگیز بود که سنا ریسوی استادانهای ساخته و پرداخته و اعلام شده در همان ایام توسط حزب توده، در مورد چگونگی این فرار، نمیتوانست همگان را قانع کند و حتی برای اعضاء و هواداران حزب سؤال برانگیز نباشد. بویژه اینکه نقشی فرار "پیشتان توده‌ای" مدتی قبل از انجام آن، توسط دکتر فاطمی در باخترا مروز افشاء شده بود. (۸۸)

آنچه در مجلس توسط نمایندگان اقلیت و در روزنامه‌های طرفدار جبهه ملی در زمینه‌ی چگونگی این فرار و دست داشتن رزم‌آرا در آن عنوان شد، بصورت "تهمت" و "دشنام" و در بهترین حالت بصورت "حدس" و "احتمال" باقی ماند تا اینکه ۶ ماه بعد، در گونی‌های سدان، مدارک جرم بیرون آمد:

"در مصاحبه‌ی مطبوعاتی (۳۰/۴/۹) از طرف دولت با وراق و اسناد مدارکی در اختیار مخبرین گذاشته شد که عموماً نام‌های مبادله شده بین روسای انگلیسی شرکت سابق نفت بود. یکی از این نام‌ها همان طور که اشاره شد حمایت از فرار رهبران حزب توده توسط شرکت نفت انگلیس و با کمک مرحوم رزم‌آرا داشت و باید با اطلاع برسد که رهبران حزب توده در زندانهای شهرهای دور دست (پراکنده) بودند و

هر چه در خواست میکردند که زندانها را بجای سی
بهتر انتقال دهند، موافقت نمیشد تا اینکه
ناگهان همه آنها را در زندان قصر گرد آورده
و فراری دادند. (۸۹)

در نامه‌ای که بخشی از آنرا قبلا نقل کرده‌ایم، میبینیم که
شرکت نفت انگلیس (به کمک رزم آرا) نه تنها رهبران
حزب توده را فراری میداد، بلکه برای آنها مخفیگاه هم
فراهم میکرد:

" یزدی به منزله‌ی پدر روحانی این حزب پس
از مرگ سلیمان میرزای اسکندری مشهور است.
او یکی از رهبران جمع توده‌ای میباشد که به
توصیه‌ی ما از طرف رزم آرا آزاد شدند. مشارالیه
اکنون در محلی بنام شهریار نزدیک تهران
مخفی میباشد. او با یکی از ماشینهای سر بسته
شرکت نفت انگلیس و ایران، به تهران آمد
بطوریکه کسی سوء ظن در بودن او در تهران نبرد
در آینده قرار است که ما به ملاقات او برویم زیرا
که احتمال قوی میرود که افراد حزب او را ببینند.
افراد حزب او عقیده دارند که ما مبرده‌ی سا در
روسیه یا در فرانسه هست ولی همینکه یک مرتبه
مشارالیه دیده شدن میتوانیم جلوگیری از انتشار
خبر را بنمائیم. " (۹۰)

اما " افراد حزب " یعنی اعضاء پر شور و صادق و فداکاری
که بخاطر تحقق آرمانی بزرگ به حزب توده پیوسته بودند در
آن ایام نمیتوانستند حتی بذهن خود راه دهند که به دام
جانوران مخوفی بنام رهبران حزب گرفتار آمده و بقبول

دکتر فاطمی، با زیچهی " جناح انقلابی شرکت نفت " (۹۱) شده اند و خیال میکردند هر شعار خائنانهای که در روزنامه های حزب بیاید وحی منزل است و بقول همان دکتر فاطمی، گویا " کارل مارکس یا لنین " تعالیم عالییهی خود را در صفحات بسوی آینده نشر میدهند، در صفحاتی که تهیهی کاغذ و هزینهی چاپ آنرا شرکت نفت انگلیس به منظور استقرار سوسیالیسم در ایران، خیرخواهانان متقبل میشد و احسان طبری (همین احسان طبری امروزی) مبالغه پرداختی از طرف شرکت نفت انگلیس برای مطبوعهی سری درآبادان را "بدلیل بالارفتن "تیراژ" روزنامهی رزم" نا کافی میدانست، چه کسی میتواند این کلمات را بخواند و بخسود نلرزد و بغض گلوییش را انفشارد.

تردید نیست که در ترور رزم آرا، امپریالیسم انگلستان کمترین نقشی نداشت، چرا که رزم آرا بهترین و مطمئن ترین مهره آن بود. ترور رزم آرا امپریالیسم انگلستان را سراسیمه کرد، چرا که آخرین تیر ترکش خود را از دست داده بود. رادبولندن گفت: " در انگلستان، آگاهان به امور ایران، این فاجعه را با انزجار و نگرانی تلقی کردند. " ترور رزم آرا شوروی را بشدت خشمگین کرد، رادیسو مسکوبا نقل مقالهی ارگان ارتش سرخ (که در صفحات قبل ستوری از آنرا به مناسبت دیگر آوردیم) خشم و ناراحتی خود را بیان داشت :

" رزم آرا افسر با کفایتی بود... رزم آرا در نظر نداشت حکومت دیکتاتوری در ایران برقرار

سازد... امپریالیستهای امریکائی مانع از این نقشه‌ها ((نزدیکی رزم‌آرا به شوروی)) میشوند و راه تهدید می‌کردند که اگر بیش از این به روسها نزدیک شود دولت امریکا نه تنها هیچ گونه کمکی به‌وی نخواهد داد بلکه موجبات از بین رفتن او را نیز فراهم خواهد ساخت..... بدیهی است اگر دشمنان دوستی شوروی و ایران که همان اربابان "وال استریت" میباشند، رزم‌آرا را از بین نمی‌بردند هیچگاه در تار و پود ایران دوستی شوروی و ایران به پای فعلی یا آینده نمیرسید.

ایوانف، مورخ رسمی شوروی، پس از ذکر اقدامات مثبت رزم‌آرا در جهت نزدیکی با شوروی، مینویسد:

"اعمال چنین سیاستی از جانب رزم‌آرا در راه اجرای نقشه‌های امریکائیها در ایران موانع جدی بوجود آورد. این امر باعث شد که امپریالیستها به روشی که معمولاً برای رسیدن به هدفهای خود از آن استفاده میشد یعنی ترور متوسل شدند. در تاریخ ۷ مارس ۱۹۵۰ ((۱۹۵۱)) آنها رزم‌آرا را در یکی از مراسم مذهبی ترور کردند." (۹۲)

برای اینکه خشم و نا راحتی شدید شوروی از ترور رزم‌آرا بیشتر نمایان گردد باید اضافه کنیم که روزنامه پراودا پس از کشته شدن رزم‌آرا در سرمقاله‌ای به تجلیل از رزم‌آرا پرداخت و این اولین بار بود که پراودا، سرمقاله‌ای خود را به قتل یک نخست وزیر خارجی اختصاص میداد. چنین امری نه قبل و نه بعد از آن (حتی در مورد ترور کندی) هرگز دیده شد. (۹۳)

و با آنچه گذشت، نگفته پیدا است که حزب توده و با ننگ
مخفی تروریستی کا میبخش - کیا نوری نیز مطلقاً در ایمن
ترور نقشی نداشت و نمیتوانست داشته باشد.
خلاصه اینکه هیچ دلیلی وجود ندارد که از طرف جبهه‌ی
دوستان و طرفداران رزم‌آرا (انگلستان، شوروی و حزب
توده) کمترین خطری او را تهدید کرده باشد.

در بخش بعدی، با معرفی دشمنان اجباری یا واقعی
رزم‌آرا یعنی امپریالیسم آمریکا، محمدرضا شاه، بخشی از
رهبران جبهه‌ی ملی (نظیر بقایی‌ها و حاشری زاده‌ها) و
آیت‌الله کاشانی خواهیم دید که هر یک از آنها چه منافعی
از نابودی رزم‌آرا داشته‌اند. خواهیم دید چه افرادی
نیروهای (و به چه دلیل) از کشته شدن رزم‌آرا اجباراً
خوشحال شدند. در آنجا به الکی خوشهای آنروزی و امروز
موقتاً زیاد توجه نخواهیم کرد. و این حرف به آن معنا نیست
که به آنها بی توجه باشیم. "از هر چه بگذری سخن دوست
خوش تر است!" چرا که یک لحظه فراموش نمیکنیم که بحث
ما در این سلسله مقالات درباره‌ی فدائیان اسلام است،
ما یک لحظه فراموش نمیکنیم که در دوران با سعادت جمهوری
اسلامی و در سایه‌ی پر خیر و برکت ولایت فقیه زندگانی
میکنیم (۹۴) و یک لحظه فراموش نمیکنیم که ترور رزم‌آرا
بزرگترین سندا فتخار فدائیان اسلام و یکی از عالیترین
مآئده‌ها برای نشخوار دستگاہهای تبلیغاتی رژیم جمهوری
اسلامی است.

(محمد مهدی عبدخدایی، ضارب دکتر حسین فاطمی

" استعما را انگلیس در آنروز (بعد از تـسـرور
رزم آرا) آگاه شد که در ایران مبارزه‌ی مسلحانه
امانه به شیوه‌ی خلقی ها بلکه به شیوه‌ی
" وقاتلوا ثمه الکفر " جریان پیدا کرده است
و تداوم دارد. " (۹۵)

بنابراین ، در بخش آینده ، ضمن معرفی دشمنان
اجباری یا واقعی رزم آرا و بررسی انگیزه‌های دشمنی
آنها ، همچنین خواهیم دید که سرخ‌مبارزه‌ی مسلحانه‌ی
قاتلین " ائمه الکفر " (در آن مقطع) از کجا کشیده
میشد و از کجا مین آخور تغذیه میکردید .

تروریزم آرا: بیاری خدا و امپریالیسم امریکا

در بخشهای پیشین این سلسله مقالات، به دروغبافیها و وارونه نویسیها در رژیم جمهوری اسلامی در زمینه های وقایع تاریخی، به ماجرای ترور کسروی و رابطه آن با کشف الاسرار خمینی، به فرمانبرداری فدائیان اسلام از آیت الله کاشانی تا قبل از زمان مداری مصدق، علل و انگیزه های اختلافات بعدی آنها، به قضیه ترور رهبر و نعل وارونه زدن آنها در مورد علل ابطال انتخابات دوره شانزدهم در تهران و موفقیت دکتر مصدق و سایر کاندیدا های مورد حمایت جبهه ملی (از جمله آیت الله کاشانی) در انتخابات بعدی، سخن گفته ایم.

در دو بخش پیش، در مورد تروریزم آرا، در آغاز چند نمونه (نظیر فرمایشات عبداللہ کریماسچیان - مرید آیت الله کاشانی، پادوی سر لشکر زاهدی، مزدور ساواک و مدیر "نخستین نشریه انقلابی اسلامی ایران" یعنی جریده ی شریفه "نبرد ملت" - و "بیانات پر شور" آخوند

نیمچه‌فا شیست یعنی حجت الاسلام عظیمی که: "اگر ما رزم‌آرا را نمیکشتم نفتی ملی نمیشد"، (غیره) را به عنوان مشتی از لاطائلات رایج در جمهوری اسلامی، نقل کردیم. بدنبال ارائه خلاصه‌ای فشرده از رویدادهای تاریخی مبارزات پیگیر ضد استعماری و دموکراتیک توده‌ها پس از شهریور ۲۰ و تلاشهای نمایندگان اقلیت دوره‌های چهارده پانزده و شانزده مجلس (به پشتگرمی از حمایت مردم)، نتیجه گرفته‌ایم که این پروسه نمیتوانست - درنگرشی (نسه متافیزیکی بلکه) دیالکتیکی به تاریخ - بایا بسدون ترور رزم‌آرا، به ملی شدن منتهی نشود.

در بخش قبل، فدائیان اسلام را موقتا در پستوی تاریخ رها کردیم تا مسئله ترور رزم‌آرا را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار دهیم: معرفی دوستان و دشمنان رزم‌آرا در زمان ترور. در آنجا دوستان و طرفداران رزم‌آرا (انگلیستان شوروی و حزب توده) را معرفی کردیم و دیدیم که چرا از این طرف معادله، کمترین خطری نمیتوانست متوجه رزم‌آرا باشد. بنا بر این، انگیزه‌های قتل رزم‌آرا را باید در جای دیگری جستجو کرد.

رزم‌آرا کی، کجا و توسط چه کسی کشته شد؟ سؤال پیش پا افتاده و موضوع کاملاً شناخته شده‌ایست که به یمین بلندگوهای تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی کمتر کسی است که جواب آنرا نداند: "در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹، در مسجد امام خمینی، توسط شهید بزرگوار اسلام، حضرت استاد دخیل طهماسبی، از اعضای فداکار فدائیان اسلام". اما سؤال اساسی اینست: واقعاً چرا رزم‌آرا به قتل رسید؟ برای رسیدن به پاسخ مشخص لازمست بجای روی صحنه به پشت

پرده توجه کنیم، بجای پرداختن به آدمکها بهتر است ببینیم که سرخ ها از چه جا هایی کشیده میشد. در این رابطه لازمست که دشمنان اجباری یا واقعی رزم آرا را در لحظه ی ترور بشناسیم و ببینیم چه افرادی نیروها و بخاطر چه منافع از گذشته شدن او واقعا خوشحال شدند. (۹۶) در این بخش، میکوشیم در مورد این "چرا"ی اساسی، جوابهایی ارائه دهیم.

(۱)

در بخش قبل، بهنگام معرفی دوستان و طرفداران رزم آرا، اشاره کردیم که امپریا لیسم آمریکا تحت چاه محظوراتی در کنفرانس لندن، با امپریا لیسم انگلیس بر سر زمامداری سپهدر رزم آرا به توافق رسید. در همانجا، چند نمونه از خشنودی محافظان امریکائی در مورد روی کار آمدن یک "دولت مقتدر" در ایران ارائه دادیم.

کمی بعد از توافق دو دولت امپریالیستی امریکا و انگلیس، در تاریخ ۲۹/۳/۱۵ (یعنی بیست روز قبل از صدور فرمان نخست وزیری رزم آرا)، دکتر گریدی بعنوان سفیر جدید امریکا در ایران منصوب شد. (۹۷) او بلافاصله پس از این انتصاب، طی یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران روزنامه ها در آتن، در مورد نخست وزیری که ۲۰ روز بعد میبایست در ایران روی کار بیاید چنین "پیشگوئی" کرد:

"... باید دولتی که مورد اطمینان باشد در آنجا روی کار بیاید. این دولت بعد از ورود من به ایران، زمامداری خواهد شد و از پشتیبانی امریکا برخوردار خواهد گردید. از ایران بعنوان پایگاهی برضد مراکز حساس شوروی استفاده

خواهد شد... پس از حصول اطمینان از دولت
ایران، آمریکا اسلحه و پول برای ایران خواهد
فرستاد.

در همان ایام، مخبر روزنامه‌ی نیویورک تا می‌ز صراحتاً
نوشت:

"در تهران هر کسی پوشیده نیست که دکترگریدی
هما نظوریکه در یونان وظیفه داشت مراقب
اوضاع باشد، این نقش را در تهران با یسند
ادامه دهد."

از "پیشگوئی" دکترگریدی که با اختلافی ناچیز درست
درآمد (۹۸) که بگذریم، باقی امیدهای کمپانیهای نفتی
و محافل آمریکائی، با زمامداری رزم آرا نه تنها تحقق
نیافت بلکه با گذشت زمان، کم کم به یاس مبدل گردید.
رزم آرا، بدلایلی که در بخش قبل متذکر شدیم، از همان
آغاز، سیاست دوری از آمریکا و نزدیکی به شوروی را در پیش
گرفت. وعده‌ها و بویژه امتیازات مشخصی که رزم آرا بـه
شوروی داد (که در بخش قبلی به آنها پرداخته ایم)، فقط
به مفهوم مخالفت آشکار با آمریکا نبود بلکه حتی جنبه‌ی
ستیزه‌جویی داشت، امپریالیسم آمریکا، کمپانیهای نفتی
و دکترگریدی نمیتوانستند در مقابل این ستیزه‌جویی
بی‌اعتنا باشند ولی آنچه در واقع برایشان اهمیت سیاسی
داشت پشت پا زدن امپریالیسم انگلیس به موافقتنامه‌ی
لندن و از بین بردن تمام امیدهای آمریکا (پس از توافق
رزم آرا با شرکت نفت انگلیس در مورد قرارداد ۵۰-۵۰)
و کمپانیهای نفتی این کشور برای مشارکت در غارت منابع
نفتی ایران بود.

در اسفند ۲۹، سیرو قایع در جهت منافع آمریکا چنان
شتابی بخود گرفت که آمریکا لیسما آمریکا میبایست، در
فرصت بسیار کمی که در پیش داشت، به سرعت دست بکار شود.
عکس العمل فوری وقاطع آمریکا با اینکه از کانهالهای
از پیش آمدهای میگذشت مکانیسمهای ظریفی نیز داشت
تا جائیکه حریف میدانست دقیقا از کجا ضربه خورده است،
و دیگران هاچ وواج میماندند، درست است که افسانه
" ترور رزم آرا به منظور استقرار حکومت اسلامی و اجرای
احکام اسلام " و خزعبلات مشابه را، هر آدمی که نیمچه شعوری
داشته باشد بسادگی میتواند کناره بزند ولی آیا دشمنی
دیرپا و کینه عمیق آیت الله کاشانی با رزم آرا بتنهائی
نمیتواند برای توجیه این ترور کافی باشد؟ اگر بظاهرا
چنین باشد، در واقع چنین نیست، درست اینکه: دقیقا
چنین نیست.

قبل از پرداختن به اینها، به چند تاریخی که در زیر
میاوریم، دقیقا توجه کنید:

مدتی بعد از اینکه دکتر مصدق و چند تن از نمایندگان
مجلس، دولت رزم آرا را در مورد نفت (در ۲۱ مهر ۲۹) استیضاح
کردند، رزم آرا با سفیر انگلیس وارد مذاکره شد.

اول آذر - دکتر بقایی بر اساس اطلاعاتی که از
منابع آمریکائی بدستش میرسید، در روزنامه " شاهد "
اعلام کرد که مکاتبات محرمانه رزم آرا با سفیر انگلیس
را انتشار خواهد داد. رزم آرا بلافاصله دستور داد که
شماره های اول آذر جمع آوری شود و روزنامه نیز توقیف
گردید.

بیست و نهم آذر - کمیسیون نفت مجلس اعلام کرد:

قرارداد الحاقی ساعد - گس کافی برای استیغای حقوق ایران نیست .

پنجم دی - فروهر، وزیر دارائی رزم آرا، مودبانیه لایحه‌ی مذکور در فوق را از مجلس پس گرفت و اعلام داشت که : " دولت لایحه‌ای طبق قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ بمنظور استیغای حقوق ایران تهیه و متعاقبا به مجلس تقدیم خواهد کرد ."

نهم دی (۳۰ دسامبر ۱۹۵۰) - قرارداد کمپانی نفتی امریکائی آرا مکو و عربستان سعودی بر اساس نصف عواید به امضاء رسید . چند روز بعد، گریدی سفیر امریکا بمنظور سنگ اندازی در راه مذاکرات رزم آرا و شرکت نفت، در تهران اعلام داشت : " برای من اهمیت دارد که اعلام کنم شرکت امریکائی آرا مکو در عربستان سعودی، ۵۰ درصد از درآمد خود را به ملک عبدالعزیز آل سعود میپردازد ."

بیست و یکم دی - بر اساس پیشنهادهای چهار تن از نمایندگان مجلس، کمیسیون نفت ملزم گردید که وظایف دولت را ظرف دو ماه در مورد نفت تعیین کند .

چهارم اسفند (۲۳ فوریه‌ی ۱۹۵۱) - بالاخره مذاکرات محرمانه و طولانی رزم آرا با شرکت نفت و سفیر انگلیس به نتیجه رسید . شپرد، سفیر انگلیس، طی نامه‌ی محرمانه‌ای در همین روز، موافقت دولت خود با قرارداد ۵۰ - ۵۰ را اعلام داشت . (۹۹)

دوازدهم اسفند - در ملاقات رزم آرا، شپرد و تورنکرافت (مدیرکل شرکت نفت انگلیس) در تهران، مفاد نامه‌ی مورخ چهارم اسفند مورد تأیید و تأکید قرار گرفت . و بدین گونه آب پاکی بر کمپانیهای نفتی امریکا ریخته شد . (۱۰۰)

شانزدهم اسفند - رزم آرا به هنگام شرکت در مجلس ختم آیت الله فیض، از روحانیون درجه اول کشور، در مسجد شاه، به قتل رسید.

(۲)

اوجگیری مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک توده‌ها، محمدرضا شاه را واداشت که علیرغم وقوف به قلدری و جاه‌طلبی رزم آرا، به نخست‌وزیری او رضایت دهد. درست بهمان دلیلی که شاه در بهمن ۲۴، برای قوام سلطنت و حل "غائله‌ی آذربایجان و کردستان" با وجود ترس از قوام - السلطنه، او را بجای دولت بی‌لیاقت حکیمی به نخست‌وزیری منصوب کرد، در تیرماه ۲۹ نیز برای مهار کردن "هرج و مرج سراسر کشور"، به نخست‌وزیری "مرد مقتدر ایران" بجای مترسکی بنام علی منصور رضایت داد.

امریکا و شاه با دو "تحلیل" متفاوت، در آغاز از حکومت رزم آرا حمایت کردند. یکی به موافقتنامه‌ی لندن و جنگ اندازی و شرکت در غارت منافع نفتی ایران چشم دوخته بود و دیگری با شامه‌ی قوی مشاوران خود در یافتن بود که جنبش باچنان شتابی که به پیش می‌روند نمیتوانند به زمامداری مصدق و ملی شدن نفت، محدود بمانند، از همان روزهای اول حکومت رزم آرا، امریکا و شاه در یافتند که در "تحلیل"ها و در محاسبات خود دچار اشتباهات بزرگی شده‌اند. بالاخره چهارم و دوازدهم اسفند ۲۹، هرگونه آمیختگی را به یاس تبدیل کرد. بدتر از آن، اطلاعات منابع جاسوسی امریکا و وابستگان به دربار، و تبادل اطلاعات از طریق شبکه‌های ارتباطی نشان میداد که: یکی باید از "حق" خود در منافع نفتی ایران چشم پوشی کند و دیگری از مقام

شاه من سلطنت . و چند روز بعد ، مرد خدا ارواحنا فدا ، حضرت استاد خلیل ظهاسبی ، گویا برای استقرار حکومت و اجرای احکام اسلام ، بدستور آیت الله کاشانی ، با تلاشهای خستگی ناپذیر دکتربقایی ها ، (آنطرفتر ، در پشت دیوار ، با جنب و جوش در سفارت آمریکا) ، با تجویز تلویحی شاه به کشتن رزم آرا در ملاقات خود با نواب صفوی ، با پشتکار و فداکاری اسدالله علم ، رزم آرا را در مسجد شاه ترور کرد . و دانسته یا ندانسته (وبگمان ما بیشتر ندانسته) (۱۰۱) ، روزنه های امید در مقابل امپریالیسم آمریکا گشود و سلطنت محمدرضا شاه را از سقوط نجات داد .

در بخش قبل ، در یک شمای کلی ، محمدرضا شاه را در آن زمان به احمد شاه ، و سپهبد رزم آرا را به سردار سپه تشبیه کرده ایم (به تفاوتهای غیر اساسی محمدرضا شاه - احمد شاه ، و سپهبد رزم آرا - سردار سپه البته بی توجه نیستیم) ، و در همانجا ، به هدف امپریالیسم انگلیس در حمایت از سردار سپه و سپهبد رزم آرا ، اشاره کرده ایم (البته به تفاوتهای اساسی شرایط جامعه در ۱۲۹۹ و ۱۳۲۹ کاملاً توجه داریم) . از نظر دولت انگلیس ، محمدرضا شاه بی لیاقت تر از آن بود که بتواند با اوضاع توفانگیزی آن روزها به مقابله برخیزد و سپهبد رزم آرا ، مرد مقتدر ارتش درست در نقطه ای مقابل اوقرار داشت ، رضا خان میرپنج ، قبل از کودتا قول داد که سرسپرده ای امپریالیسم انگلیس باشد ولی سپهبد رزم آرا ، از سالها پیش امتحان خود را داده بود و بدون تردید ، از بهترین و مطمئن ترین مهره های این امپریالیسم بشمار میرفت تا جائیکه بعضی ها او را " عضو تبلیغات سرویس " (۱۰۲) میدانند . بهر حال ، محمد

رضا شاه، سرنوشت پدر و کلمات قمار آن انگلیس معروف که
 " ما او را آوردیم و ما هم بردیم " را فراموش نکرده بود. و
 به این تفاوت نیز باید توجه داشت: رضا شاه، در اوج
 دیکتاتوری خود به آن سرنوشت دچار شده بود. در حالی که
 محمدرضا شاه بقول دکتر بقایی، "یک بره‌ی معصوم" بود. تا
 جاییکه دکتر گریدی، سفیر جدید آمریکا، در ۲۹/۴/۸۰ بهنگام
 ورود خود به تهران (و سه روز قبل از تقدیم استوارنامه‌ی
 خود به شاه) برای آن " بره‌ی معصوم " چنین تکلیف کرد:
 " شاه باید تماشاچی باشد، و او باید ناباید در
 سیاست داخلی دخالت کند. اگر ایران بخواهد
 از بحران نجات ورهایی یابد، باید نقشش
 را هنمایی و ارشاد آمریکائی‌ها را بخوبی
 دریابد. "

شاه به اجبار به نخست وزیر رزم آرا رضایت داده بود، و این
 اجبار، علاوه بر دلیلی که در سطور فوق ذکر کردیم، دو دلیل
 دیگر نیز داشت: اولاً بین " بد " (رزم آرا) و " بدتر "
 (دکتر مصدق) " بد " را انتخاب کرد (۱۰۳) و دلیل مهم‌تر
 اینکه: شاه در مقابل خواست و تصمیم دو دولت امپریالیستی
 انگلیس و آمریکا، جرئت کمترین ابراز مخالفتی نداشت.
 شاه از رزم آرا (چه در زمان ریاست ستاد و چه در زمان
 نخست وزیر) نفرت داشت. ثریا در خاطرات خود،
 نمونه‌هایی از بی‌اعتنائی و حتی تحقیر شاه توسط رزم آرا
 را ارائه می‌دهد. برای این احساس نفرت، باید وحشت شاه از
 رزم آرا را اضافه کرد. ثریا در خاطرات خود مینویسد:
 " رفتار رزم آرا با سایر فرماندهان نظامی که
 اظہار بندگی و چاکری میکردند، بسیار فرق

داشت، شاه از او وحشت داشت و در او یک کودتاچی
بالقوه را میدید.

چند ماه بعد، این "خطر با لقوه برای شاه ایران با شتاب
میرفت به خطر با لقلع تبدیل شود" و "این برای محمدرضا
شاه بهیچوجه قابل تحمل نبود" (۱۰۴). چرا که "رزم آرا نقشه
تغییر رژیم به جمهوری را داشت و ریاست جمهوری خودش را
مطرح کرده بود و به تصویب آریاب (انگلستان) رسانده
بود و او را در میدان شد و اصلاحات را وعده میداد" (۱۰۵)
نویسنده‌ی کتاب "تاریخ انقلاب نفت ایران" (درص
۱۳۷) مینویسد:

"رزم آرا توطئه‌ی مهمی بر ضد رژیم ایران طرح
کرده که از مدتی پیش مقدماتش را فراهم ساخته
بود."

و اضافه میکند:

"در اینکه این کودتا که ملابنه نفع شرکت نفت
(انگلیس) تمام میشد، تردید نباید داشت."

بعدها، پرده از سناریوی کودتای بموقع مہار شده، بویژه
در مطبوعات خارجی از جمله "آبزرور" کنار زده شد؛
رزم آرا با اعلام حکومت نظامی، انحلال مجلسین، کشتن
عده‌ای از نمایندگان اقلیت، آیت الله کاشانی، بعضی
از مدیران جراید مخالف دولت، اعلام حکومت جمهوری
میکرد و اصلاحات اساسی را وعده میداد و "تکخال سیاسی"
موافقتنامه ۵۰ - ۵۰ را از آستین بیرون می‌آورد.

و گفتار پیر بدینگونه بره معصوم و گری جوان را یکجا
میبلعید. درباره عکس العمل سریع و قاطع ولی محتاطانه
گری جوان، در صفحات قبل، اشاراتی کرده ایم و در صفحات